

توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه (۱)

محمد تقی شریعتمداری *

چکیده: نگارنده در این گفتار، سه اصل برای بیان توحید از نظر قرآن یاد می‌کند: عدم مشابَهت خداوند تعالی با دیگر موجودات، مبرّا بودن خداوند از هر نقص، توفیقیت اسماء و صفات الهی. اصل اول (عدم مشابَهت)، تعبیری دیگر از توحید خدا است که مطلق و حقیقی است و با یگانه بودن برخی از آفریدگان در بعضی از ویژگی‌ها تفاوت دارد. براساس اصل دوم، مبرّا بودن خداوند از هر نقص و عیب، اصلی فطری است که انسان به محض شنیدن، آن را سازگار با فطرت خود می‌یابد. اصل سوم، انسان را از بیان صفات و اسماء الهی براساس عقل و درک خود بازمی‌دارد.

نویسنده، جملاتی از خطبه ۱۸۱ و خطبه ۸۷ (اشباح) نقل می‌کند و در خلال توضیح آن، آیات قرآنی را که مؤید آن است، می‌آورد.

در بخش‌های بعدی این مقاله، دیگر خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه / توحید / قرآن و توحید / تنزیه الهی / توفیقیت اسماء و صفات الهی / مبرّا بودن خداوند از نقص / خطبه اشباح.

درباره نویسنده

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی شریعتمداری در سال ۱۳۱۳ شمسی در تهران به دنیا آمد.

درس های ابتدایی فارسی و ریاضیات را نزد پدر بزرگوارش مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ غلامرضا شریعتمداری و بخشی از آن را نزد استاد بزرگوار حاج سید حسین مدرسی خواند، و به مدارس رسمی نرفت.

همچنین قسمت عمده ادبیات عرب - صرف و نحو - را از مرحوم والد خود فراگرفت و در سال ۱۳۲۸ شمسی به مدرسه مروی تهران رفت، که از آن زمان تاکنون در همان مدرسه به تحصیل، مباحثه و تدریس اشتغال داشته و دارد.

ایشان، محضر اساتیدی را در حوزه علمیه تهران درک کرده است، از جمله:

- درس ادبیات: قسمتی نزد مرحوم آیه الله حاج سید مرتضی تنکابنی و قسمتی نزد حجة الاسلام سید مرتضی آل طعمه.

- لمعتین، قوانین، معالم و شرایع، نزد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید صدرالدین رضوی قمی.

- فلسفه نزد آیات عظام مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، و عمدتاً نزد استاد شهید مطهری.

- کفایه، رسائل و مکاسب، نزد مرحوم آیه الله حاج سید عباس آیه الله زاده اصفهانی (فرزند مرحوم آیه الله العظمی سید محمد فشارکی اصفهانی). علاوه بر این، کفایه را نزد مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالرزاق قائنی نیز فراگرفت.

- دروس خارج، عمدتاً نزد مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد تقی آملی، که تقریرات اصول و قسمتی از تقریرات فقه ایشان را نوشته است.

همچنین در دروس خارج آیات عظام حاج سید احمد خوانساری، حاج شیخ عبدالرزاق قائنی و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی شرکت کرده است.

معظم له، پس از ارتحال مرحوم آیه الله العظمی خوانساری تدریس دروس خارج را آغاز کرده است.

علاوه بر آن، در طول ده‌ها سال بارها تفسیر قرآن، شرح نهج البلاغه، شرح صحیفه سجادیه، دوره‌های مختلف احکام برای سطوح مختلف (جوانان، بازاریان و ...) را تدریس کرده است.

در شمار آثار چاپ شده ایشان، می‌توان از کتابهایی نام برد مانند:
- تعلیقات علی تقریرات شرح المنظومة للاستاذ المطهری، جلد اول (مجلدات بعدی در دست چاپ است).

- تعلیقات علی شرح الصحیفة السجادیة
- شرح خطبة الزهرا سلام الله علیها (شرح خطبه فدکیه به زبان عربی)
- شرح خطبه فدکیه (فارسی)
- مباحله

علاوه بر این، تقریرات دروس جمعی از اساتید دیگر را نگاشته، که تاکنون منتشر نشده است. تقریرات دروس ایشان را نیز بعضی از تلامذه معظم له نگاشته‌اند. از خداوند متعال، برای این فقیه بزرگوار، طول عمر و توفیق خدمت روزافزون مسئلت داریم.
فصلنامه سفینه

مقدمه

هدف از این نوشتار، بحث در شیوه خاص قرآن کریم در خداشناسی و توحید و نیز روش مخصوص امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در این مسئله و مقایسه بین آن دو و نشان دادن مشابهت کاملی است که بین روش قرآن و روش امیرالمؤمنین - علیه الصلوة والسلام - وجود دارد.

قبل از ورود در این بحث، توجه به این نکته لازم است که یکی از امتیازات فوق‌العاده بارز قرآن کریم، آن است که همیشه دعوت به علم و فهم و تفکر و تعقل و پیروی از برهان و استدلال می‌فرماید و کسانی را که بدون دلیل و برهانی به یک عقیده معتقد شده‌اند، سخت نکوهش می‌کند.

جملاتی از قبیل **أفلا تعقلون** (انبیاء، ۶۷)؛ **أفلا تبصرون** (قصص، ۷۲)؛ **لعلکم تتفکرون** (بقره،

۲۱۹ و ۲۶۶؛ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (انعام، ۶۵)؛ ءالِه مع اللّٰه قل هاتوا برهانکم (نمل، ۶۴)؛ قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا (انعام، ۱۴۸)؛ إئتونی بکتاب من قبل هذا او أثارة من علم (احقاف، ۴)؛ و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما آلفینا علیه اباؤنا أو لوکان اباؤهم لا یعقلون شیئاً و لا یمتدون (بقره، ۱۷۰) و نظائر آنها و مکررات آنها، همگی نشان دهنده همین معنی است.

با توجه به این نکته، باید ببینیم که قرآن کریم برای عقائد و معارف مطرح شده از جانب خودش چه دلائلی را مطرح کرده است؟ و با وجود این شیوه که قرآن از همه گروه‌ها برهان و دلیل می‌طلبد، آیا ممکن است که خودش برای مطالب خود دلیل نیابد؟ و آیا جا دارد که ما برای معارف اسلام، از جای دیگر طلب دلیل کنیم؟ و آیا برای یک مسلمان معقول است که معتقد شود که استدلال صحیحی برای توحید یا نبوت یا سایر عقائد اسلامی وجود داشته باشد و خود قرآن و پاسدارانش (ائمہ ہدی علیہم السلام) به آن تمسک نکرده باشند؟ در این نکته نیک دقت فرمایید.

ما بنا را بر آن گذاشته‌ایم که باید دلائل معارف اسلامی را از خود قرآن کریم و معلمانش فراگیریم نه از دیگران. اکنون باید بنگریم که روش قرآن در خداشناسی چیست؟

از مطالعه آیات قرآن در باب توحید، به سه خصیصه و امتیاز برخورد می‌کنیم که عیناً همان سه خصیصه در خطب امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - و روایات سائر ائمہ ہدی - علیہم الصلوٰۃ و السلام - وجود دارد، به طوری که ذهن به سرعت منتقل می‌گردد که کلام امیرالمؤمنین و فرزندانش - صلوات الله و سلامه علیہم - همانا بسط و شرح قرآن است. این سه خصیصه از این قرار است: عدم مشابہت با سایر موجودات، مبرا بودن از هر نقص، توقیفیت اسماء.

۱ - عدم مشابہت

قرآن کریم چنین می‌فهماند که خدا - جلّ جلاله - را با هیچ یک از موجودات دیگر نمی‌توان مقایسه کرد، و این که هیچ‌گونه تشابه و تسامخی بین خدا و خلق نمی‌باشد و اساساً شناخت او بر مبنای مغایرت با مخلوقات است، و الا آنچه مشابہ مخلوقات فرض

شده است خدا نیست. سعدی شیرازی هم به همین معنی اشاره کرده است که :
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم.
در این باره، سوره توحید بهترین و رساترین سخن است. قل هو الله احد. خدای متعال
را به احدیت و یگانگی معرفی می‌کند. مفسرین و لغویین تصریح کرده‌اند که احدیت
مخصوص ذات اقدس او است و ذات هیچکس دیگر به احدیت موصوف نمی‌گردد،
یعنی این قرآن است که کلمه احد را به صورت وصف مثبت به کار برده و آن را صفت
خدای متعال قرار داده است، به گونه‌ای که در هیچ جای دیگر این کلمه وصف معرف
کسی قرار نگرفته است. به عبارت دیگر، این خداست که موصوف به یگانگی می‌باشد و
هیچکس دیگر نه.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

یکی این که یگانگی خدا مطلق است و اختصاص به صفت خاص و شأن خاصی
ندارد. توضیح این که ما وقتی انسان را مثلاً توصیف به یگانگی می‌کنیم، این توصیف
مطلق نیست، بلکه فرضاً می‌گوئیم: زید در علم فقه یگانه است، سعدی مثلاً در شعر
یگانه است، فلان قهرمان در کشتی یگانه است. ولی این موارد، تفاوت اساسی با توحید
دارد. در توحید می‌گوییم: خدای متعال در ذات، یگانه است، سنخ ذات او با همه ذاتها
مغایر است و در همه شؤنش منحصر به فرد است.

طبرسی در مجمع البیان گوید: «... و اذا قيل هذا الرجل انسان واحد، فهو واحد في معنى
صفته. و اذا وصف الله تعالى بانه واحد، فعناه انه المختص بصفات لا يشاركه فيها احد غيره.
نحو كونه قادراً لنفسه عالماً حياً موجوداً كذلك»

دیگر این که یگانگی خدای متعال حقیقی است، مغایرت او با سایر موجودات چنان
است که هیچکس مقارب ذات اقدس او نیست و حتی بطور مجاز و مسامحه هم
نمی‌توان کسی را همتای او دانست.

توضیح این که وقتی می‌گوییم سعدی در شعر یگانه است، می‌توان شاعر دیگری
یافت که قریب الافق به او باشد و او را تقریباً همتای سعدی دانست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در
اوصاف کمال بشری اشرف و افضل خلائق است و از این جهت یگانه است، ولی

می‌توان حضرت علی - علیه الصلوة والسلام - را نظیر و همتای او شمرد، زیرا یک درجه از او پایین‌تر است و تقریباً هم سطح او است، ولی خدای متعال هیچگونه ثانی و لوی تقریبی ندارد، چه آنکه او عالم بالذات است و همه خلایق جاهل بالذات می‌باشند. او غنی بالذات است و همه خلایق فقیر بالذات هستند. قال الله تعالی: یا ایها الناس انتم الفقراء الله والله هو الغنی (فاطر، ۱۵)

لهذا نمی‌توان گفت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک درجه از خدا پائین‌تر است، زیرا هیچکس با خدا مقایسه نمی‌شود و اصولاً سنخ او غیر از سنخ خلایق است. و این که از لسان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شده است «انا اصغر من ربی بسنتین» (و مرحوم شبّر در کتاب مصابیح الانوار، آن را به دو وجه توجیه فرموده است) صحیح نمی‌باشد و سند هم ندارد. باری ذات حق تعالی ناشناخته است و به همین دلیل، از بحث در ذات او نهی اکید شده است: و ان الی ربک المنتهی. (نجم، ۴۲)

به بیان روشن‌تر، معرفتی خدا در قرآن براساس یگانگی او و مغایرت با سایر موجودات است: لیس کمثله شیء (شوری، ۱۱). حتی فرض وجود دو خدا به نشناختن خدا برمی‌گردد، یعنی آنچه که دو فرد برایش تصوّر شود، غیر خدا است. و آیه کریمه «و ما من اله الا اله واحد» (مانده، ۷۳) همین را می‌فهماند. به عبارت دیگر، کثرت و تعدّد از خواصّ شناخته‌های ما و اجسام و ممکنات است، در حالی که ادراک ما در مورد خدای متعال، این است که او موجودی است مغایر همه این اشیایی که ما می‌توانیم بشناسیم و احکام این اشیاء - که از جمله آنها فرض کثرت و تعدّد است - بر او جاری نمی‌باشد.

۲ - مبرّا بودن از هر نقص

از آیات قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که قرآن، خدا را از هر نقص و عیبی منزّه می‌داند، و ذات اقدس او را دارای اسماء حسنی و صفات علیا می‌داند و این را ضروری می‌داند، بطوری که نیاز به استدلال ندارد، یعنی فطری است و مانند سایر فطریّات، مورد اذعان همه عقول سلیمه است.

توضیح این که یک سلسله امور است که وقتی بر انسان عرضه می شود، عقل انسان صحت آن‌ها را بدون تردید می پذیرد و برای آنها مطالبه دلیل نمی کند، مانند زشتی خیانت و حسن امانت. و از این قبیل است موارد زیر:

أتأمرون الناس بالبرّ و تنسون أنفسكم (بقره، ۲۴): أفن يهدى إلى الحق أن يتبع أم من لا يهدى إلا أن يهدى (یونس، ۳۵): أفتمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض (بقره، ۸۵): هل جزاء الاحسان إلا الاحسان (الرحمن، ۶۰): و جزاء سيئه سيئة مثلها (شوری، ۴۰): لم تقولون مالا تفعلون (صف، ۲): و من اظلم ممن افترى على الله كذباً او كذب باياته (انعام، ۲۱). چنانکه ملاحظه می شود این مطالب فطری است و نیازی به استدلال ندارد.

آیاتی که وصف کمال برای خدای عزوجل می کند، همین گونه است. لهذا هیچ وقت از ناحیه کسی مطالبه دلیل بر آنها نشده است و حتی دشمنان اسلام هم اعتراض نداشته اند. مثلاً حضرت یوسف علیه السلام به یاران زندانی خویش می گوید: «أرباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار (یوسف، ۳۹) یعنی همان طوری که گفته می شود «هل جزاء الاحسان إلا الاحسان» وصحت آن معلوم است، همین طور گفته می شود که خدای واحد قهار خوب است و این اعتقاد صحیح است، نه اعتقاد به خدایان متعدّد.

نباید پنداشت که این سخن، خطابی و ذوقی است. کلام خدا از چنین سستی و وهنی، منزّه است. بلکه فطری و یقینی است. از این رو به دنبالش به طور قاطع می فرماید: ما تعبدون من دونه إلا أسماء سميتوها انتم و آباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان، یعنی آنچه غیر از خدا می پرستید، جز لفظی بی واقعیت نیست و هیچ دلیلی ندارد (بنگرید چقدر محکم استناد به دلیل را می طلبد)

آیات دیگر در زمینه فطری بودن توحید

همانند آیه سوره یوسف، آیات دیگری بر فطری بودن توحید و دیگر صفات خدا دلالت دارد:

اول - در محاجّه حضرت ابراهیم علیه السلام با ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید پرستان و اثبات این که ربوبیت آنها باطل است، می فرماید: لا احبّ الاقلین (انعام، ۷۶) گویی

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید : حضور نداشتن ربّ و غیبت او از مریوب خود، نقص است و ناقص شایسته پرستش نیست، یعنی در فطرت من نهفته است که ربّ من نقص ندارد.

دوم - در نکوهش مشرکان که برای خدا فرزند قائل شده اند و آن را دختر انگاشته اند، می فرماید : **أَوْ مِنْ يُشْوَوْنَ فِي الْحَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَبِينٍ** (زخرف، ۱۸)
چنین می فهماند که اگر برای خدا فرزندی فرض شود، نباید ناقص باشد؛ زیرا فرزند به پدر شباهت دارد، در حالی که در الوهیت، نقص معنی ندارد.

سوم - در آیات متعدد برای خدا اسماء حسنی ذکر شده است، بدون آنکه برای آن استدلالی آورده شود یعنی صحت مطلب واضح تلقی شده است.

الف : ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون (اعراف، ۱۸۰)

ب : قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی (اسرئ، ۱۱۰)

ج : الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی (طه، ۸)

د : للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء ولله المثل الاعلیٰ (نحل، ۶۰)

هـ : و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو أهون علیه و له المثل الاعلیٰ فی السماوات و الارض و هو العزیز الحکیم (روم، ۲۷)

و : هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباریء المصور له الاسماء الحسنی یسبّح له ما فی السماوات و الارض و هو العزیز الحکیم (حشر، ۲۲ - ۲۴)

۳ - توقیفیت اسماء

سوّمین شاخصه ای که در خداشناسی قرآن کریم مشهود است، این است که خدای متعال، خود، وصف کردن خود را متکفل شده است و به کسی اجازه توصیف ذات اقدسش را نمی دهد، هرچند در نظر وصف کننده کمال باشد. در این باره آیه کریمه

سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين (الصفات، ۱۶۰) دستور صریح داده است. مراد از عباد مخلصین (به فتح لام) همان بندگان معصوم و حجّت‌های خدا هستند. بر همین اساس، علماء بزرگوار اسلام تصریح کرده‌اند که اسماء الله توفیقیّه است و کسی حق ندارد که خدا را به اسم یا صفتی که ثبوت قطعی از شرع ندارد توصیف کند. میرزای قمی (ره) در قوانین در بحث اطّراد (از علائم حقیقت) از اطلاق کلمه متجوّز، «سخّی» بر خدا منع کرده و دلیل آن را توفیقیّت اسماء الله ذکر کرده است. شیخ مفید، (به نقل صاحب توضیح المراد) در اوائل المقالات می‌فرماید: «انّه لا يجوز تسمية الباری تعالی الا بما سمی به نفسه فی کتابه، او علی لسان نبیّه ﷺ او سماه به حججه من خلفاء نبیّه. و كذلك اقول فی الصفات. و بهذا تطابقت الاخبار عن آل محمد...». علامه حلّی پس از بحث درباره الم و لذت و بیان این که لذت (عقلی) به معنای ادراک ملایم است، می‌فرماید: «و اما اللذة بهذا المعنى، فقد اتفق الاوائل علی ثبوتها لله تعالی، لانه مدرك لاكمل الموجودات، اعني ذاته فيكون ملئذاً به. و المصنف (ره) كانه قد ارتضى هذا القول. و هو مذهب ابن نوبخت من المتكلمين، الا ان اطلاق الملتذّ عليه يستدعي الاذن الشرعی»

بر همین اساس، بر شیخ الرئیس - که بر خدای متعال اطلاق مبتهج نموده است - اعتراض شده است. عبارت ابن سینا در اشارات این است: (ج ۳، ص ۳۲۹)

«اجلّ مبتهج بشیء و هو الاول بذاته، لانه اشدّ الاشیاء ادراكاً لاشدّ الاشیاء کمالاً، الذی هو بریء عن طبیعة الامکان والعدم، و هما منبعا الشرّ ولا شاغل له عنه، والعشق الحقیق هو الابهتاج بتصور حضرة ذات... والاول عاشق لذاته من ذاته عشق من غیره او لم یعشق، و لكنّه لیس لا یعشق من غیره، بل هو معشوق لذاته من ذاته و من اشیاء کثیرة غیره»

برخی از طرفداران فلاسفه، در مقام دفاع از شیخ برآمده‌اند و گاهی توفیقیّت اسماء را منکر شده‌اند و گاهی به جمله «یامرتاح» که در دعاء جوشن کبیر (بند ۶۵) آمده است استدلال کرده‌اند، چه آن‌که مرتاح به معنای خرّم و شاد آمده است و مبتهج نیز همین معنی را دارد.

این دفاع صحیح نیست، زیرا با وجود آیه کریمه «سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین» (صفات، ۱۶۰) جایی برای انکار توفیقیّت نمی‌ماند. به علاوه کلمه مرتاح که در

دعاء جوشن کبیر آمده است، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، زیرا کلمه مرتاح همان طوری که به معنای خرّم و خرسند آمده است، به معنای خرّم‌کننده و خرسندکننده هم آمده است، که اطلاق آن به معنای دوم بر خدای متعال مانعی ندارد.

استاد بزرگوار ما و علامه محقق کم‌نظیر مرحوم آیه الله حاج شیخ ابوالحسن شعرانی (قدس سره) در این مقام سخنی فرموده است که درست نیست و شایسته مقام ایشان نیست. ایشان در شرح تجرید فارسی در بحث صفات خدا فرموده است که باکی نیست که خدای متعال را به لذت و ابتهاج عقلی متصف کنیم. وی فرموده است: «لذت همان ادراک است». ما می‌گوییم: چنین نیست، بلکه لذت همراه با ادراک است و مانند همه حالات نفسانی معلوم به علم حضوری است. و از این که خدا را به علم و آگاهی وصف می‌کنیم، نمی‌توان نتیجه گرفت که می‌توان او را به ابتهاج و التذاذ توصیف کرد. زیرا خدای متعال عالم به لذات و آلام می‌باشد و نمی‌توان او را ملتذ و متألم دانست، چنانکه بوعلی سینا نگفته است که لذت ادراک ملایم است، بلکه ادراک ملایم را دلیل التذاذ دانسته است.

توحید در نهج البلاغه

اکنون سراغ خطبه‌های امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در نهج البلاغه برویم و ببینیم این شاگرد اول قرآن کریم و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چگونه از خدا سخن می‌گوید و تعبیرات توحیدی او چیست.

همان سه خاصه و امتیازی که در توحید قرآن ملاحظه می‌شود (عدم مشابهت با سایر موجودات، مبرا بودن از هر نقص، توقیفیت اسماء) در کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم دیده می‌شود.

اکنون چند خطبه را بررسی می‌کنیم و به موارد خاصه‌های فوق اشاره می‌کنیم:

۱- در خطبه ۱۸۱ (۱۸۴-۲۲۸) به تفصیل درباره توحید سخن فرموده است و سید رضی (ره) درباره آن می‌گوید: «این خطبه، از اصول علم، مطالبی را حاوی است که هیچ خطبه دیگر به آن فزونی ندارد.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در این خطبه می‌فرماید:

«ما و حده من كَيْفِهِ، و لا حقيقتَه اصاب من مثله، و لا اِيَّاه عني من شَبْهه، و لا صمده من اِشَارِ
اليه و توهمه»

ترجمه: «کسی که برای او چگونگی ذکر کند، او را به یکتایی نشناخته است» یعنی هرگاه
برای خدا کیفیتی - مانند سایر موجودات - فرض شود، همانند سایر موجودات می‌گردد
و دیگر لزوماً یکتا نخواهد بود.

«و آن کسی که مثلی برای او بیانگارد، به حقیقت او نرسیده است. و آن کس که او را شبیه
به چیزی پندارد، او را قصد نکرده است (یعنی ذهنش به سوی چیزی غیر خدا متوجه شده
است) و آن کسی که او را به شکلی تصور کند و مورد اشاره قرار دهد، وی را نخواسته است»
همه این جملات به یک معنی اشاره دارد و آن این است که ذهن ما - که به
چگونگی های اشیاء آشنا است - چیزهایی را که مخلوق می‌باشند درک می‌کند، در حالی
که وقتی معرفت ذهن به خدا صحیح است که بفهمد او مانند مخلوقات نیست و طورش
طور دیگر است. این همان معنای یگانه بودن و معنای «لیس کمثله شیء» است. و در غیر
این صورت، نه خدا را شناخته و نه یگانگی او را دریافته است.

سپس در ادامه می‌فرماید:

«کل معروف بنفسه مصنوع»

«هر چیزی که خودش و ذاتش شناسایی شود، مخلوق و آفریده است»

از این جمله فهمیده می‌شود که معرفت خدا، تنها از راه آیات و نشانه‌ها ممکن است.
و این که جمعی گفته‌اند که بدون توسُّط آیات، می‌توان خدا را از تأمُّل در حقیقت هستی
شناخت و آن را «برهان صدیقین» نامیده‌اند، درست نیست.

البته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر فرموده است:

«لا تدركه العيون بمشاهدة العيان، ولكن تدركه القلوب بحقائق الايمان»

«چشم‌ها با نگرستن او را درک نمی‌کنند، ولی دل‌ها به حقیقت ایمان او را درک می‌کنند»

این کلام، اشاره به راه دیگری برای معرفت خدا ندارد، بلکه نتیجه همان دقت در
آیات را - که حقیقت ایمان را در دل استوار می‌کند - بیان می‌فرماید، چنانکه در قرآن کریم
هم می‌فرماید:

سُورِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ (فَصَلَتْ، ۵۳)
شيوه قرآن کریم در معرفی خدای تعالی، توجه دادن به نشانه‌های او در آفرینش
است. اینک چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

اول - و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم انّ فی خلق السماوات والارض و اختلاف
اللیل والنهار والفلک الّتی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل اللّٰه من السماء من ماء فاحیا به
الارض بعد موتها و بثّ فیها من کلّ دابة و تصریف الرّیاح و السحاب المسخّربین السماء
والارض لآیات لقوم یعقلون (بقره، ۱۶۴)

دوم - انّ فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للاباب.
(آل عمران، ۱۹۰)

سوم - و من آیاته ان خلقکم من تراب - تا - ولكن اکثر الناس لا یعلمون (روم، ۲۰ تا ۳۰).
چهارم - خلق السماوات والارض بالحقّ تعالی عمّا یشرکون - تا - ان اللّٰه لغفور رحیم
(نحل، ۱ تا ۱۸۳)

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه خطبه به فرق بین فاعلیت خدا و دیگران اشاره کرده،
چنین می‌فرماید:

«فاعل لا باضطراب آله، و مقدر لا بجول فکرة، غنی لا باستفاده»

فاعلیت او همچون مخلوقات نمی‌باشد که با به کارگرفتن ابزار یا همراه با حرکت باشد. و
تقدیر فرمودن و اندازه دانش به اشیاء با جولان دادن اندیشه نیست.

در ادامه خطبه، دوباره به مغایرت ذات او با هر چیز دیگر می‌پردازد و می‌فرماید:

«بتشعیره المشاعر عُرِفَ اَن لا مشعر له، و بمضادّته بین الامور عُرِفَ اَن لا ضدّ له، و بمقارنته

بین الاشیاء عُرِفَ اَن لا قرین له»

«به اینکه برای مخلوق‌ها مشاعر (راه‌های شعور مانند گوش و چشم و زبان) قرار داده
است، دانسته می‌شود که او چون آنان نیست و مشاعر ندارد. و با برقراری تضادّ بین جمعی از
آفریدگانش، دانسته می‌شود که ذات پاک او از دائره تضادّ بیرون است و ضدّی برایش متصوّر
نیست. و همچنین وی بعضی از آفریدگان را قرین و همدم بعضی دیگر فرموده است (مانند
زوجین)، پس او را قرین و همدمی نیست»

باز در ادامه می‌فرماید :

«لا یجری علیه السکون و الحركة. و کیف یجری علیه ما هو أجراء و یعود فیه ما هو ابداه و یحدث فیه ما هو أحدثه؟ اذن لتفاوتت ذاته و لتجزأ کنهه و لامتنع من الازل معناه، ولکان له وراء اذ وجد له أمام، ولاتمس التمام اذ لزمه النقصان، و اذن لقامت آیه المصنوع فیه و لتحوّل دلیلاً بعد أن کان مدلولاً علیه»

«حرکت و سکون در او راه ندارد. و چگونه می‌تواند در او راه داشته باشد چیزی که خودش پدید آورده است؟ و چگونه ممکن است بر او چیره و حاکم شود آنچه که خودش آفریده است؟ اگر چنان شود، ذاتش جزء پذیر شود و از ازلیت بیرون رود، و پیش و پس پیدا کند، و نقص در او راه یابد، و خلاصه نشانه مخلوق در او دیده شود و خود دلیل بر خالق گردد»

خلاصه استدلال این است که طور مخلوق با طور خالق دو تا است و حکم این غیر حکم آن است. این استدلال بر حسب اصطلاح اهل منطق، خلف نامیده می‌شود و بسیار متقن است. همه سخن به آیه کریمه «لیس کمثله شیء» برمی‌گردد و اصل این سخن، فطری و ضروری است که :

اگر بنا است خالق در کار باشد (که البته هست)، باید حکم او غیر حکم مخلوقات و سنخ او غیر سنخ ممکنات باشد.

۲- در خطبه ۸۷ (خطبه اشباح) می‌فرماید :

«الحمد لله الذی لا یفرّه المنعُ والجمود، ولا یکدیه الاعطاء و الجود. اذ کل معطٍ منتقص سواه، و کل مانع مذموم ما خلاه. و هو المتان بفوائد التعم و عوائد المزید و التقسم. عیاله الخلق، ضمن ارزاقهم و قدرّ أقواتهم. و نهج سبیل الراغبین الیه و الطالبین ما لدیة. و لیس بما سُئل بأجود منه بما لم یُسأل»

«سپاس خدای را که ندادن و نبخشیدن، موجب فزونی دارای‌اش نمی‌گردد و عطاء و بخشش کردن، او را به مشکل نمی‌افکند، زیرا هر بخشنده غیر او، کاستی می‌یابد و هر خودداری کننده از عطاء جز او، مذموم و نکوهیده است.

و او است مرحمت کننده فائده‌ها و سودهای نعمت‌ها. نان خورهای او آفریدگانند، روزی ایشان را به عهده گرفته و غذای هریک را معین فرموده است و راه را برای راغبان و طالبان به

درگاهش گشوده است. و جود او نسبت به آنچه از او درخواست شده یا نشده، یکسان است»
این بخش - که ستایش خدای تعالی به کمال‌ها و اسماء حسنی می‌باشد - یقینی و فطری است (اصل دوم) و در آن دو نکته جلب توجه می‌کند :

اول این که منع عطاء از جانب خدا، موجب مذمت او نمی‌گردد، زیرا عین حکمت و حق است و از کمبود و بخل نیست، بلکه جود و احسان است. چنانکه حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: «هو الجواد ان أعطی و هو الجواد ان منع» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۹)

این نکته را از قرآن کریم نیز می‌توان استفاده کرد. در قصه قارون و هلاکت وی می‌فرماید :

«و أصبح الذين تمنوا مكانه بالامس يقولون ويكأن الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر. لولا ان من الله علينا لحسف بنا ويكأنه لا يفلح الكافرون.» (قصص، ۸۲)

این آیه می‌فهماند که ممنوعیت از ثروتی که موجب خسف و هلاکت است، منت خدا بر بنده است.

دوم این که درخواست و دعای بنده، تأثیری در وجود خدای متعال ندارد و - به اصطلاح - تحریک صفت بخشندگی نمی‌کند. دعاء هرچند موجب بهره‌مند شدن بنده از جود خدا است، ولی تغییر در ناحیه بنده رخ می‌دهد که قابل گرفتن عطاء می‌گردد نه در ناحیه خدا.

سپس در ادامه می‌فرماید :

(در پاسخ کسی که خواسته بود که حضرتش خدا را چنان وصف کند که عیانش ببیند، امیر علیه السلام غضب فرمود و این خطبه را انشاء کرد)

«... الاوّل الذی لم یکن له قبل، فیکون شیء قبله. و الآخر الذی لیس له بعد، فیکون شیء بعده. و الرّادع أناسیّ الابصار عن أن تناله او تدرکه. ماختلف علیه دهر، فیختلف منه الحال. ولا کان فی مکان، فیجوز علیه الانتقال»

در جمله اخیر، برتر بودن او را از زمان و مکان بیان می‌فرماید و به طور واضح دلالت می‌کند که موجود، اگر زمانی باشد، اختلاف حالات و تغییرات خواهد داشت (همچون

انسان که کودکی و جوانی و کهولت و پیری دارد). و اگر محدود به حدّ مکانی باشد، نقل و انتقال برایش منظور است. هدف از این جمله، بیان این مطلب است که او را با موجودات دیگر - که محدود به زمان و مکان می‌باشند و ما با آنها آشنایی داریم - نباید قیاس کرد. منتهای این معرفت، همان مغایرت خالق و مخلوق است (اصل اول)، اما کوشش برای تصوّر ظرف دیگری برای ذات اقدس او (مانند آنچه دهر یا سرمد نامیده می‌شود) مقصود نیست، کما این که معقول هم نمی‌باشد. و اصطلاحات فلاسفه (دهر - سرمد) معنای شناخته شده‌ای ندارد.

۳- باز در همان خطبه، از اصل سوّم سخن به میان آمده است. در پاسخ کسی که از حضرت می‌خواهد که خدا را چنان توصیف کند که عیان دیده شود، غضب فرموده و می‌فرماید :

« و انظر ايها السائل ! فما ذلك القرآن عليه من صفة، فائتمّ به و استضيء بنور هدايته. و ما كلّفك الشيطان علمه ممّا ليس في الكتاب فرضه ولا في سنّة النبي ﷺ و أمة الهدى أثره، فكل علمه الى الله سبحانه، فانّ ذلك منتهى حقّ الله عليك. و اعلم انّ الرّاسخين في العلم، هم الذين اغناهم عن اقتحام السّدود المضروبة دون الغيوب، الاقرار بجملّة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب. فمدح الله عزّوجلّ اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً. و سمّي تركهم التعمّق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً. فاقصر على ذلك ولا تقدّر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك، فتكون من الهالكين »

واضح است که سائل در این مقام - وقتی که می‌گوید : خدا را برای ما چنان توصیف کن که گویا او را عیان می‌بینیم - از پیش فرض کرده است که خدا دارای چگونگی‌ها و اوصاف آفریدگان می‌باشد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله عليه خصوصیات آن‌ها را خواسته است. حضرت در پاسخ وی به بهترین وجه فهمانیده است که اساساً این گونه اندیشه‌ها بیگانه از خداشناسی است و از وسوسه‌های شیطانی است، و در معرفت خدا می‌باید از بیان قرآن کریم و پیامبر اکرم ﷺ و پیشوایان هدایت (که مصداقش در آن زمان خود حضرت بوده است) پیروی کرد و بس (اصل توقیفیّت).

اینک ترجمه کلمات حضرت :

«پس ای پرسش کننده! بنگر تا آنچه قرآن در وصف خدا آورده است پیروی کن و به نور هدایتش استضاء کن. و آنچه که در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان هدایت اثری از آن نیست و شیطان به تو تکلیف می‌کند، رها کن و علم آن را به خدای سبحان واگذار، که این نهایت حق خدای تعالی بر تو است.

و بدان که راسخان در علم (ثابت قدمان و پیش‌تاختگان در دانش) کسانی می‌باشند که به طور اجمال اقرار دارند به آنچه که تفصیلش را نمی‌دانند، از غیب‌های ممنوع و پوشیده شده. پس خدای متعال آنان را ستوده است و اعترافشان را به عجز و ناتوانی علم دانسته، و دخالت نکردن و باریک‌نشدنشان را در آنچه که مکلف به بحث از کنه آن نشده‌اند، رسوخ و ثبات نامیده است. پس بر این مطلب اکتفاء کن و عظمت خدا را به اندازه عقلت نسنج که از هالکان خواهی شد»

در حقیقت، راسخان در علم، خدا را به ناشناخته بودن می‌شناسند. و این عظیم دانستن خدا است که بدانند قابل شناخت نیست. و کسانی که پا فراتر نهاده‌اند و می‌خواهند عظمت خدا را به قدر درک خود بگیرند به خطا رفته‌اند.

از اینجا دانسته می‌شود که کوشش‌هایی که فلاسفه در بحث علم ذاتی حق تعالی کرده‌اند، همه بی‌مورد است، مخصوصاً با توجه به این که علم عین ذات است و ذات مجهول الکنه است. پس سخنان شیخ الرئیس در باب علم حق تعالی که به صور مرتسمه قائل شده است و خواجه طوسی که بی‌تابانه به رد آن پرداخته است و راه دیگری مطرح کرده است و همچنین سایر فلاسفه که وجوه دیگری ارائه کرده‌اند همه بیهوده بلکه ممنوع است و مصداق «اقتحام در شدد مضروبه دون الغیوب» است.

سخن را در این نوشتار به پایان می‌بریم و بعد از این - به توفیق خدای متعال - خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و مواضع سه اصل مذکور در این مقاله را نشان می‌دهیم.